

پیژواکی از

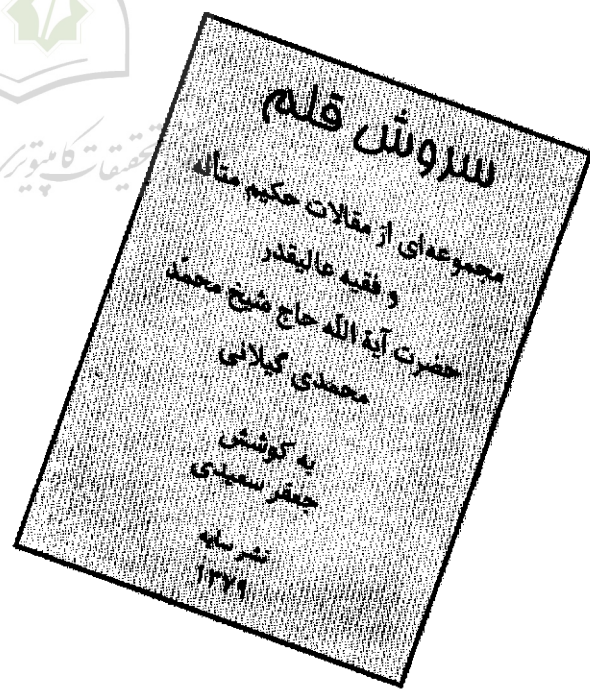
«سروش قلم»

محمّدعلی مهدوی راد

روزهای آغازین فروردین سال جاری، دوست فرزانه حضرت شیخ جعفر پژوم «سروش قلم» را که مجموعه‌ای از مقالات کوتاه و بلند حضرت آیه‌الله گیلانی است، از سر لطف به بنده دادند. همان روزها سفری کوتاه برای بنده پیش آمد، کتاب را همراه بردم تا بخوانم و از آن بهره بگیرم. همان تورق شتابان آغازین این بنده را مجذوب کرد و به تأمل و درنگریستن در آن وادارم ساخت. مقاله اول را که خواندم قلم برگرفتم که گزارشی کوتاه از آن برای مجله تهیه کنم، اما گزارش‌های سفته در آن، سخن را بگستراند، و اندک اندک نوشته شکل مقالتی را به خود گرفت. در بخش‌هایی از آن نکاتی به ذهنم آمد که یادداشت کردم و پس از بازگشت منابع و مصادر آن‌ها را نیز ثبت کردم، و شد آنچه اکنون می‌نگرید که امیدوارم سودمند افتد و شایسته به نظر آید.

جمع و تدوین نگاشته‌ها و مقالات خرد و کلان عالمان و محققان کاری است سودمند و تلاشی است درخور ستایش. به ویژه اگر دامنه تاریخی این گونه نگاشته‌ها طولانی باشد، و محدوده زمانی مورد نظر به لحاظ تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی درخور توجه باشد.

«سروش قلم» نمونه‌ارجمندی از این تلاش‌ها است. آقای سعیدی با جمع و تدوین مقالات آیه‌الله گیلانی مجموعه‌ای فاخر و پربرگ و باری در اختیار خوانندگان نهاده است. کهن‌ترین این مقالات به لحاظ تاریخی به سال ۴۷ به قلم آمده است. اشاره‌های بسیار در ضمن مقاله‌ها به وضع فرهنگی آن روزگار و مواضع نویسنده درباره جریان‌های مختلف، که به گونه‌ای نشانگر فضای حاکم بر آن روزگار است، به لحاظ تاریخی سودمند است، و از جمله نشانگر موضع عالمان در برابر حوادث. مقالاتی که پیش از انقلاب اسلامی به قلم آمده و در این مجموعه ارائه شده است که آخرین آن‌ها به سال ۱۴۰۱ نشر یافته است، از مؤلف چهره‌ای نشان می‌دهد، هوشمند، درگیر، آگاه از مسائل زمان، خرافه‌ستیز، حقیقت‌جو و متوجه امکانات،



سروش قلم، مجموعه‌ای از مقالات حکیم متّله و فقیه عالیقدر، حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمد سعیدی گیلانی، به کوشش جعفر سعیدی، تهران، نشر سایه، ۱۳۷۹، ۸۴۲ص، وزیری.

نیروها و ابزار عظیم و نهفته در اندیشه دینی برای تحول و تحرك، و از سویی دیگر خمودی، جمود و ایستایی غالب متولیان فكر و فرهنگ. به هر حال، «سروش قلم» کتابی خواندنی است، و من با گزارش این کتاب و نشان دادن برخی از برجستگی های آن می خواهم خواننده را در لذتی که از خواندن آن برده ام شریک کنم و با یادآوری نکاتی درباره آن به پندارم بر استوارتر شدن آن یاری رسانم.

در مقاله اول که در سال ۱۳۴۹ به خامه آمده است، با عنوان «انسان به کجا می رود؟» این سؤال در میان نهاده شده است که با توجه به تکامل تدریجی تمام موجودات و مآلاً انسان نیز، کمال واقعی انسان چیست؟ و سعادت حقیقی او کدام است، و انسان امروزی به کجا می رود؟ مؤلف در ضمن تلاش برای پاسخ یابی به این سؤال هوشمندانه، از جمله در انگیزه یابی برای بی اعتنائی بشر به آینده اش نقش رؤسای مذهب ها و سردمداران دینی کلیسا را برنموده و نشان داده است که وارونه سازی تعالیم زندگی ساز آیین های خدایی، و خدمتگزاری رهبران دینی در آستانه زراندوزان و زورمداران و ... چسان در کشاندن بشر به درگیری های واهی و رساندن آن به تلاش در جهت نابودی هموعش مؤثر بوده است. (ص ۱۳-۱۸) مؤلف آن گاه به خوبی نشان می دهد که کفرورزی و رویگردانی از مقتضای فطرت انسانی-الهی چسان انسان را در غرقاب گمراهی فرو افکنده و مآلاً انسان به چنین نکبتی دچار شده است. (ص ۱۹-۲۳)

در مقاله دوم به فرایند تحولات علمی-عقلانی بشر پرداخته شده است؛ با تأکید به این که، جهان نو با این تحولات، گو این که مشکلات فراوانی را از فراوری انسان برچید؛ اما دشواری های بسیار دیگری در پیشدید او نهاد. از جمله حق کشی ها، درنده خوئی ها، غارتگری های مدرن و ... این مقاله نیز با توجه به روزگار نگارش آن خواندنی است. مؤلف بر این باور رفته است که قرآن کریم با فراخوانی مردمان و اهل کتاب به «نور»، «کتاب مبین» که فرایند آن هدایت به «سبل سلام» است، بشریت را به راهی از تجاوزگری و دستیابی به نور و رام شدن به مقتضای فطرت و ... خوانده است. تفسیر مؤلف از واژه «اسلام» جالب است؛ او می نویسد: «دین اسلام، یعنی رام کننده نفس در پیشگاه حقیقت و وظایف آدمیت، و مسلمان یعنی آن کس که خویشتر را تسلیم معانی انسانیت نموده است. واقع و حقیقت دین اسلام تفسیر همین دو حرف است: «خودیت کشتن و تسلیم معانی و وظایف انسانی شدن». (ص ۲۹) چیزی که از ذهن و زبان بسیاری از مفسران دین و مبلغان اسلام رخت بر بسته است.

مقاله سوم به اختصار، موضوع «حیات و مرگ ملت ها» را با عنوان «آجال امم» و با عنوان رسای توضیحی «زندگی و مرگ ملّی» به بحث نهاده است. پس از توضیحی کوتاه و گویا درباره موضوع و دشواری اصلاح و اصلاح گری در امت ها و زدودن فساد و تباهی از ملت ها، مؤلف «مسأله حیات و مرگ امت ها و ملت ها» را از نگاه قرآن طرح کرده، و بر این باور رفته است که آموزه های قرآنی «اصول فضایل را در هر ملتی، مواد سعادت و سیادت آنان معرفی کرده و ... سقوط فضایل و سنجایی عالی انسانی را عامل سقوط حتمی و ذلت و رنج و شقای امت ها دانسته است». (ص ۳۷) مؤلف به گذشته آغازین امت اسلامی اشاره می کند و برآمدن آنان از ژرفای نکبت و فساد و ذلت به اوج تعالی معنوی و مکرمت انسانی و آن گاه سقوط و ... و سپس با بیانی بیدارگر و تکان دهنده و در پرتو تفسیر آیات و شرح روایات آنچه را به اجمال آورده بود، به تفصیل یاد می کند، که با توجه به روزگار نگارش مقاله نشانگر هوشمندی، تیزبینی و آزاداندیشی نویسنده است و امروز نیز خواندنی و تأمل کردنی است. گزیده سخن این که دنیازدگی، روی گرداندن از فضایل انسانی، و نشانیدن «استثثار» را به جای «ایشار» و خفگی در برابر گسترش باطل و سکوت در هنگامه حق کشی ها و ... هیچ فرآیندی جز سقوط ندارد. آخرین روایت این مقال را بیآوریم که بسی تأمل کردنی است.

«یوشک ان تداعی علیکم الامم کما تداعی الاکلة الی قصعتها فقال قائل: ومن قلة نحن یومئذ؟ قال: بل انتم یومئذ کثیر ولکنکم غشاء کغشاء السیل، وسینر عن الله من صدور عدوکم المهابة منکم ولیقذفن فی قلوبکم الوهن قال قائل: یا رسول الله وما الوهن؟ قال: حب الدنيا وکراهية الموت.»

نزدیک است که امم مختلفه عالم برای هضم حیثیات و منافع شما با هم به رقابت کشمکش کنند؛ همان طوری که چوپانان بر روی کاسه چوبین هنگام خوردن رقابت دارند. کسی پرسید که این بدبختی از کمی عدد ما است؟ فرمودند: خیر بلکه عدد شما در آن روز زیاد ولی همچون گیاه خشکی هستید که دستخوش سیلاب باشد. خداوند هیبت شما را از سینه دشمنان برداشته و دل های شما خوار مایگی نهاد! پرسید یا رسول الله، خوار مایگی چیست؟ فرمودند: حب دنیا و کراهت از مرگ.

مقاله چهارم با عنوان «جهان بینی از دیدگاه اسلام» به اختصار نقش و تأثیر شناخت هستی در سازندگی انسان های متعالی را از



دیدگاه اسلامی بررسی کرده و نشان داده است که دریافت استوار و دقیق هستی از جمله آگاهی، تعهد و مسئولیت را در انسان به ارمغان خواهد آورد. (ص ۴۱-۴۸)

مقاله پنجم با عنوان «راز پیروزی های نامتناهی» مقاله ای است حماسی و خواندنی و خطاب به نسل جوان در روزگاری که نوشته شده است (سال ۱۳۴۳) و اما موضوع و پیام آن همچنان زنده است و مآلاً مقاله خواندنی. سؤال و یا بهتر بگویم مسأله اصلی مقاله این است «آیا ممکن است انسان در زندگی پریچ و خم که از هر پیچ و خم آن صدها پیچ و خم دیگر منشعب می گردد، همه حوادث و تمام عوامل سرکش و مهاجم طبیعت را مغلوب کند و کون و حیات در مقابل خود به زانو درآورد و به شکلی از اشکال، عقیده خویش را بر حیات و نوامیس آن، تحمیل نماید؟»

مؤلف می گوید: پاسخ این پرسش از نظر عقل مثبت است. (ص ۵۰)

مؤلف، پس از توضیح اصل اندیشه، یادآوری می کند که «فقر» شکننده ترین، سرسخت ترین و سنگدل ترین دشمن انسان است. خصمی است شهامت شکن و شجاعت کش. اما همین دشمن سرسخت نیز در دست اراده آهنین انسان به ویژه انسان مؤمن ذلیل و زودوده می شود.

آقای گیلانی به گونه ای شیرین این حقیقت را در سیره رسول الله (ص) نشان داده و آن گاه سؤال می کند: آیا چندین و چند بار روزان و شبان، نام مطهر رسول الله (ص) را از فراز مناره شنیدن و در نماز خواندن و تکرار کردن جز این حکمتی دارد که آن بزرگوار را مؤمنان در ذهن و عینیت زندگی الگو بگیرند و مانند او با همه مظاهر ذلت و تباهی بجنگند؟ بخشی از کلام مؤلف بدین قرار است:

واقعاً جای شرمساری است که هنر بعضی ها که مدعی وراثت آن حضرت هستند، فقط هنر بحث در انواع نجاسات و اقسام مطهرات و ولیمه ها و مناکحات و نظایر آن ها باشد، اما حقیقت کبرای اقامه صلوات (نه نماز خواندن) که مکرراً در قرآن مجید مورد امر صریح قرار گرفته است، در نزد آنان مهمل باشد (ص ۵۴).

در مقاله ششم و با عنوان «مکانیسم مسئولیت» یا «اصول استدراج در جبر روانی» که فقط بخش اول آن با عنوان «از افلاس تا گورستان» به خامه آمده است، بر عنصر انتخاب در زندگی انسان تأکید شده است و آن گاه زمینه های سقوط انسانی که با اراده و انتخاب انسان شکل می گیرد، تبیین گردیده و چگونگی روند این حرکت تا فرو افتادگی انسان در زشتی ها که نتیجه «ختم

قلوب ... است» تشریح شده است. (ص ۵۷-۶۲)

«مکانیسم مسخ یا نظام استبداد، هفتمین مقاله این مجموعه است که به گونه ای آن را می توان ادامه و تکمیل بحث پیشین دانست. در این مقاله چگونگی «استبدادپذیری» انسان که به واقع حرکتی است در خلاف جهت تکامل و تعالی او، به شرح آمده است و آن گاه چگونگی تدبیر رهبران الهی و پیشوایان بیداری در جهت زدودن استبداد از صفحه ذهن و صحنه زندگی انسان تبیین شده است و نشان داده شده است که چگونه پیشوایان الهی برای بیداری مردم و رهانیدن آنان از ستم پذیری از هر فرصت و موقعیت استفاده می کردند و بر مردمان نهیب می زدند که «بردگی و ذلت نه در شأن اوست». در این مقالت، اشاراتی است گویا و خواندنی درباره مسئولیت عالمان و کسانی که در جایگاه هدایتگری ایستاده و عنوان «ولایت انبیا را» بر خویش دارند و ... (ص ۶۳-۷۶)

در مقاله «تشابه مفسدین، در تنازع با رهبران دین» از یکسو تلاش هایی اصلاح گرایانه انبیای الهی و دشواری های آن نموده شده است و از سوی دیگر رویارویی مخاصمان بیداری و پیدارگری و همگونی شیوه ها و مواضع و خلق و خوی های آنان. بن مایه های این بحث قرآنی است و برخی از نمونه های عینی آن تاریخی و با بهره از واقع صادق تاریخ. (ص ۷۷-۸۶) در مقاله های «قطب آرامش عقربه روح یا مسأله نبوت» و «قطب نمای فطرت یا مسأله امامت از نظر اسلام» به ترتیب به بحث نبوت و امامت پرداخته شده و در مقاله دوم به اجمال دیدگاه اهل سنت در امامت نقد شده است. (ص ۸۹-۱۱۱)

«حج کنگره قیام انسانیت» یازدهمین مقاله کتاب است با نگاهی به راز و رمز تشریح حج. مؤلف هوشمندانه حج را «قیام برای انسانیت» دانسته است و روح آن را حرکت به سوی زندگی سرشار از صفا و صمیمیت و به دور از تمایلات نفسانی و گرایش های حیوانی تلقی کرده است. (ص ۱۱۳-۱۱۷)

مقاله «مکر الله» و یا «نتیجه طبیعی گناه» به واقع تفسیر آیاتی است که از «مکر خداوند» سخن می گویند [انعام/ ۱۲۲، یونس/ ۲۱، فاطر/ ۴۳، نمل/ ۲۶ و ...] مؤلف اعتماد فریبنده انسان را که ناشی از آزادی او در انتخاب و چگونگی کنش او در گستره طبیعت است، تبیین می کند، و نشان می دهد که انسان فرورفته در این فریبندگی چگونگی در ذهن و زبان به باوری «مستقل از نظام طبیعت» رسیده و چنان می پندارد که او یله و رها از «مقتضای اسباب جاری در طبیعت و احکام الهی» است. بدین سان با سوء دریافت و عمل، زمینه های سقوط در زشتی ها را هر چه بیش تر فراهم می کند و آن گاه نه سخن رسولان در او

بخش از یکسوی نشانگر فضای فکری، اعتقادی و سیاسی حاکم بر آن روزگار و از سوی دیگر آینه موضع فکری و زاویه اندیشگی مؤلف است.

چنانکه در گزارش های گذرایی از محتوای مقالات دریافتیم، افزون بر بیدارگری و جنبه های ستیزی با ستم، جهل، خرافه و زبان گزنده نسبت به ستم و خرافه و بیدارگر نسبت به مخاطبان، تکیه هوشمندانه مؤلف به جنبه های انسانی دین، شایان توجه است. چنان که دیدیم مؤلف، حج را نیز «کنگره قیام انسانیت» نامیده بود. به هر حال این مقالات گو این که فضای فکری و فرهنگی و سیاسی حاکم بر آن روزگار را هدف گرفته است، اما هنوز خواندنی است و به واقع مقالاتی است ماندنی.

اولین مقاله بخش دوم، یعنی مقالات پس از انقلاب، با عنوان «نمودی از تألیفات مخطوط حجة الله تعالی علامه طباطبایی (ره) و با عنوان فرعی زیبای «یک دسته گل دماغ پرور» گزارشی است از آثار مخطوط مفسر جلیل القدر حضرت علامه طباطبایی که در ضمن آن، محتوای پنج رساله با عناوین ۱. رساله ولایت، ۲. رساله در توحید ذاتی ۳. رساله در اسماء الله تعالی، ۴. رساله ای در افعال الله تعالی، ۵. رساله و ساینط، گزارش شده است. (ص ۱۵۱-۱۶۰)

مقاله بعدی ترجمه «مقاله اولی» در الهیات شفا است (ص ۱۶۳-۲۱۰) که اکنون ترجمه تمام آن در هیأت کتابی ارجمند نشر یافته است.

حضرت امام (ره) در آغاز وصیت نامه ارجمندش نوشته اند: الحمد لله وسبحانک اللهم صل علی محمد وآله مظاهر جمالک و جلالک و خزائن اسرار کتابک تجلی فیہ الأحدیة بجمیع اسمائک حتی المستأثر منها...

در این عبارت امام (ره) «اسم متأثر» چیست؟ بخش بعدی این مجموعه که رساله ای است مفرد، تبیین و تفسیر این قسمت از کلام امام (ره) و مشخصاً توضیحی است عالمانه درباره «اسم متأثر». مؤلف ابتدا برخی از روایات مرتبط با این عنوان را آورده و آن گاه دیدگاه های مختلف درباره «اسم اعظم» را گزارش کرده است. مؤلف پس از گزارش دیدگاه های یاد شده، نوشته اند به نظر می آید که معقول ترین همه این اقوال، «قول طائفه ای است که می گویند: هیچ یک از اسمای الهی در اعظم بودن متعین نیست، بلکه هر اسمی از اسمای حسنای الهی که در ارتباط با حاجت عبد است، مورد التجا قرار گیرد و حاجتمند به آن اسم انقطاع کامل پیدا کند، همان اسم به تناسب حال و عاقبتش اسم اعظم است». (ص ۲۲۲)

کارگر می افتد و نه «صیحه های» بیدارگر عالم طبیعت او را بیدار می کند. بدین سان بر تباهی خود بیش تر پای می فشارند و برای رسیدن به اهداف خود فریب ها و نیرنگ ها سامان می دهند؛ اما غافل از آن که نتیجه طبیعی این همه ستمگری، فریب گری و نیرنگ آفرینی، گرفتار آمدن در چنگال تدبیر الهی و افتادن در عذاب خداوندی است؛ «تدبیری سریع و مکرری بازگشت ناپذیر» [یونس/ ۲۱]. مقاله کوتاه است، اما پر نکته (ص ۱۱۹-۱۲۸) و گو این که در رسیدن به مطلوب در شرح و بسط اندکی نابسند و ای کاش مؤلف بزرگوار در این تجدید طبع، بدان دستی می کشید و ابعاد بحث را می گستراند.

آموزه های الهی همواره آموزاننده ستم ستیزی بودند و مظلوم خواهی. زشت ترین خوی های در نگاه دین، شنیدن صدای مظلوم و یاری نکردن، دیدن چهره تکیده ستم دیده و فریاد علیه ظلم برنیارودن و... است. کم ترین فرآیند سکوت در برابر ظلم و بدتر از آن یاری به ستمگری قرار گرفتن در چنبر ستم، ستم پیشه و گرفتار آمدن در ظلم حاکم است. مقاله سیزدهم با عنوان «تازیانه انتقام یا حاکم مستبد» این موضوع را به نیکی بررسی کرده و با همه کوتاهی در پرتو آیات، تاریخ و روایات آن را به درستی نشان داده است. مؤلف بزرگوار سخنی از «اشعیاء» در آستانه شهادت نقل کرده است و نمی دانم از کجا، اما بس لطیف و خواندنی است، که عیناً می آورم:

ای بنی اسرائیل، پسران سردار خدا، خیداوند می فرماید: من از بوی بخور پیه و دنبه سیر شدم، از گوشت قربانی که در مذبح بیت المقدس کشته اید و می کشید، سیرم، اگر گرسنه هم بودم سیر شدم، بروید داد مظلومان را بدهید، بروید بینوایان را از بینوایی به در آورید. چرا داد مظلومان پیش شما است؟ هنگام نماز که دست هایتان به سوی من بلند می شود، من خود را از شما محجوب می سازم و نظری به شما ندارم؛ زیرا دست های شما مملو و آکنده از خون مظلومان است. (ص ۱۳۲)

چهاردهمین مقاله با عنوان «شبهات چند از مادین» درباره مبدأ و پاسخ آن ها، به بحث و بررسی درباره مسائل مرتبط با مبدأ هستی پرداخته و شبهاتی را که مطبوعات توده ای آن روزگار بدان دامن می زدند، پاسخ می دهد. بخش اول این مجموعه یعنی آنچه پیش از انقلاب اسلامی به قلم آمده است، همین جا پایان می پذیرد. آخرین مقاله این بخش، به سال ۴۹ به قلم آمده است، و پس از آن از حضرت آیه الله گیلانی نگاشته ای نه در قالب مقاله و نه در هیئت کتاب تا سال ۶۱ نمی بینیم. مقالات این



آقای گیلانی افزون بر نقل روایتی در اثبات این مدعا، بر این باورند که «این رأی قابل تطبیق با برهان است» و آن گاه چگونگی این تطبیق را نیز به اجمال آورده اند (ص ۲۲۳-۲۲۴). کلام لاهیجی درباره اسمای الهی و اسم اعظم، حقیقت صفت و اسم خدای تعالی نزد اهل معرفت، صعوبت و دشواری برخی از معارف، مراتب سر و باطن قرآن، درجات و مقامات قرآن کریم، دیدگاه امام خمینی راجع به اصطلاحات عرفا، نظر مرحوم شاه آبادی و امام خمینی درباره اسم مستأثر، جمع بین اخبار اثبات کننده و نفی کننده صفات برای خدای سبحان، بیان نظر حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر این که اسم مستأثر دارای مظاهر و آثار می باشد، از جمله عناوین این اثر ارجمند است، که در ذیل آن ها مؤلف بزرگوار دیدگاه های مختلف را عرضه و نقادی کرده است. (ص ۲۲۴-۲۵۲)

حضرت امام (ره) همواره بر «فقه سنتی» تأکید می ورزیده اند. از جمله در وصیت نامه الهی-سیاسی خود خطاب به مدرسان نوشته اند:

کوشش نمایند که هر روز بر دقت ها و بحث و نظر ها و ابتکار و تحقیق ها افزوده شود و فقه سنتی که ارث سلف صالح است و انحراف از آن سست شدن ارکان تحقیق و تدقیق است، محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد.

حضرت آقای گیلانی به واقع کتابی پرداخته اند در تفسیر و تبیین «فقه سنتی» و بر نمودن چگونگی آن. این بحث ابتدا در مجله پاسدار اسلام نشر یافته و آن گاه به گونه کتابی به وسیله مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی به سال ۱۳۷۳ منتشر شده است. اکنون در این مجموعه، بخش عظیمی از کتاب را فرا گرفته است. مؤلف این بحث را در یک مقدمه و سه مبحث سامان داده است. در مقدمه بدین نکته پرداخته اند که سعادت حقیقی در گرو متابعت از بیان و رهنمایی معصوم است. مبحث اول در بیان حفظ ودایع نبوت نزد معصومان (ع) است. مؤلف نشان می دهد که این ودایع چگونه به فقها و روات اصحاب انتقال یافته و به وسیله آن ها به نسل های بعدی منتقل شده است. بدین سان به «اصول اربعه» پرداخته شده و نیز از چگونگی شکل گیری روایات سخن رفته است.

در مبحث دوم مؤلف می کوشند نشان دهند که «غیر طریقه امامیه، اتصال مقبول به وحی و عصمت وجود ندارد» و در همین بحث به نقد و تحلیل دیدگاه های اخباریان و ظاهریان نیز پرداخته است. مبحث سوم، ویژه بحث از چگونگی «صحاح» و «سنن» اهل سنت و چگونگی تدوین حدیث در اهل سنت است.

در فصول آغازین مبحث اول به چگونگی علوم «آل الله» پرداخته شده است، و این حقیقت بر اساس روایاتی به شرح آمده است. در ضمن بحث از «جفر»، «جامعه»، «کتاب علی»، «صحیفه»، «مصحف فاطمه» سخن رفته و دیدگاه های عالمان در این باره نیز به اجمال گزارش شده است.

بحث از عنوان «صحیفه جامعه» (ص ۲۷۵) آغاز شده است. بیفزاییم که در این عنوان اندکی نارسایی وجود دارد. در ادامه بحث نیز آمده است: حاصل آن که «صحیفه جامعه» مصدر پایان ناپذیر احکام... (ص ۲۸۳) بر محققان و پژوهشانی که در تاریخ حدیث به نقد و بررسی می پردازند، لازم است عناوین یاد شده را تفکیک کنند. سنجش روایات مختلف نشان می دهد که «کتاب علی» و «جامعه» یک چیز است و اخبار «صحیفه» دو گونه است. آن گاه که با ویژگی هایی چون «... طولها سبعون ذراعاً... و... آمده همان جامعه و یا کتاب علی است. اما آن گاه که بدون این ویژگی ها می آید و یا گفته می شود «آن در غلاف شمشیر رسول الله (ص) یا علی (ع) بوده است»^۱ عنوانی است برای مجموعه ای خرد که بیش ترین احادیث آن مشتمل بوده است بر احکام دیات، قصاص و... بر این همه این نکته را نیز بیفزاییم که در منابع اهل سنت ظاهراً از همین صحیفه گاه روایت و یا روایاتی نقل شده است و نه از آنچه که مصداقاً با «جامعه» یکی است. پس این کلام استاد که نوشتند: «بخاری در صحیح خود در ابواب مختلف احکام از کتاب امیر المؤمنین (ع) روایاتی نقل می کند...» (ص ۲۸۶-۲۸۷) درست نیست.

درباره «جفر» پس از گزارش دیدگاه های مورخان، محدثان و کتابشناسان و سپس گزارش روایتی نوشته اند: «از مواضع متعدد این خیر استفاده می شود که مراد از جفر، وعاء و ظرف چرمی است که محفظه برای اشیا مذکور بوده است.» (ص ۲۸۲)

این سخن مستفاد از روایت، استوار است، و همسو با بسیاری از نقل های مشتمل بر «حقیقت جفر». بنابراین تعبیر «جفر» از کتاب که در مواردی از مقاله آمده است (ص ۲۸۰ و ۲۸۱) تعبیر مسامحه آمیز است. با این همه بیفزاییم که تعبیر «جفر» در روایات ما گونه گون است. در معدودی از نقل ها از «جفر» به عنوان اثری «مکتوب» نیز یاد شده است، در حد یک شیء مسطح بزرگ^۲ و در مواردی به عنوان کتاب اما بیش ترین نقل ها نشانگر این است که «جفر» ظرف است و نه

۱. الاختصاص، ص ۲۸۴؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۳۳؛ الذریة الطاهره، ص ۱۲۶؛ علوم حدیث، ش ۳، ص ۲۱ مقاله این بنده.

۲. بصائر الدرجات، ص ۵۰۶، ج ۶؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶-۲۷.

چیز به بغداد رفته است که «کافی» را و مآلاً فکر استوار و اصیل شیعی را نشر دهد. این نکته با توجه به آنچه آمد و تأمل در آن روزگار و چه و چه های آن محیط علمی و فکری دور نمی نماید. این موضوع را در مقامی دیگر اندکی به شرح تر آورده ام. ۷ در ص ۳۵۵ بابتی گشوده اند با عنوان «احوال کتب صحاح و سنن و زمان تدوین حدیث...» و در ضمن آن به تفصیل از جریان «منع تدوین حدیث...» سخن گفته، احادیث و آثار مرتبط با آن را گزارش کرده، و راه های جمعی را که عالمان اهل سنت در اخبار متعارض پیموده اند، به تفصیل نقل کرده اند.

ظاهر بحث چنین می نماید که حضرت استاد، وجود احادیث نشانگر نهی از کتابت را پذیرفته اند (ص ۳۶۴) و ریشه همه این گونه اخبار را در سخن معروف منقول از «ابی سعید خدری» دانسته اند که نقل کرده است:

قال رسول الله (ص) لا تکتبوا عنی شیئاً من کتب عنی غیر القرآن فلیمحه و... و پس از گزارش راه های جمع بین اخبار نهی از کتابت و امر و اباحه کتابت، توجیه آقای احمد محمد شاکر، را «نسبتاً قوی و جامع» (ص ۲۷۰) تلقی کرده اند که گفته است: نهی از کتابت منسوخ است، به احادیث امر و جواز کتابت. (ص ۳۶۹)

ببفرضیم که روایات چنان که اشاره کرده اند فراوان است. خطیب بغدادی در «تقوید العلم» و ابن عبد الله در «جامع بیان العلم...» روایات نهی را گرد آورده اند؛ اما باید دانست که عالمان تصریح کرده اند که در میان این روایات به جز منقول از ابی سعید خدری حتی یک روایت صحیح و قابل استناد وجود ندارد.^۸ دیگر این که منقول از ابی سعید هم بین «موقوف» و «مرفوع» بودن، مردد است. و از سوی دیگر روشن است که

مؤلف بزرگوار در جهت ریشه یابی مجموعه های حدیثی شیعی به «اصول اربعماه» اشاره ای کرده اند و در این زمینه به سخن جامع فقیه دانش و پژوهش، کتابشناس بزرگ شیعی علامه شیخ آقازرگ تهرانی بسنده کرده اند.

ببفرضیم که اکنون درباره «اصول اربعماه» از جهات گونه گونی بحث هایی در خور، سامان یافته است که خواندنی و سودمندند، از جمله بحث ارجمند دانشور سختکوش حضرت سید محمدحسین حسینی جلالی با عنوان «دراسة حول الأصول الأربعة» که مجموعه آن را استاد سید حسن امین آورده است.^۴ این بنده نیز در «تاریخ تدوین حدیث در شیعه» بدان پرداخته ام.^۵ «تدوین الحدیث عند الشیعه، بدایته فی عهد الرسول ومصیرته حتی الکلینی». حضرت استاد به هنگام سخن از چگونگی گسترش حوزه درسی پیشوایان شیعه نوشته اند:

این حلقه های درس کم کم رو به گسترش نهاد. حتی در عهد امام صادق (ع) تعداد مدرسان حوزه به ۴ هزار تن بالغ می شد. چنان که از ابن عقده نقل شد که تمام این مدرسان را در کتابی جمع و تدوین کرده است. (ص ۲۹۵)

روشن است که این تعبیر نیز مسامحه آمیز است. مؤلف بزرگوار در چند سطر پیش به نقل از حاج شیخ عباس قمی آورده اند که «ابن عقده دارای تألیفاتی است از جمله کتابی در اسمای رجالی که از امام صادق (ع) روایت کرده اند. در این کتاب چهار هزار تن را برمی شمرد که از امام صادق (ع) حدیث روایت کرده اند.» (ص ۲۹۴)

آنچه درست است همین عبارت است و روشن است که هر راوی و محدثی، مدرس نیست. مدرس کسی که حوزه درسی دارد، بر کسی درس می نشیند و چندین و چند کس در محضرش زانو به زمین می زنند. اکنون فاضل سختکوش حضرت آقای عبدالحسین شبستری با کاوش و پژوهش در منابع رجالی و شرح حال نگاری، توانسته است نام سه هزار و هفتصد و پنجاه و نه تن از راویان حضرت صادق (ع) را ثبت و ضبط نماید.^۶

حضرت استاد در پایان این مبحث می گویند با تکیه بر قرائنی سفر ثقة الاسلام کلینی به بغداد را برای ارائه کتاب به محضر انور حضرت حجة بن الحسن تلقی کنند. این بنده بدون این که اکنون و در این مجال بخواهم در این هدف و قرائن نشانگر آن و نتیجه ای که حضرت استاد بدان بازگردانده اند، مناقشه کنم - که جای مناقشه هست - با توجه به روزگار کلینی، و چرایی تألیف آن و وضع فرهنگی و فکری و علمی بغداد و آکندگی آن از جریان های فکری گونه گون، بر این باورم که شیخ پیش از هر

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۹ و نیز ر. ک: حقیقة الجفر عند الشیعه، اکرم برکات العاملی و نیز، بحث حول الجفر و علم المعصوم (ع) من خلال الآثار، السید عمار صدرالدین شرف الدین الموسوی العاملی.

۴. دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۱۷.

۵. المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الانوار، مقدمه، ص ۴۶-۵۲؛ و نیز بنگرید به بحث إتان گلبرگ که ترجمه آن با عنوان «اصول اربعماه» در مجله علوم حدیث نشر یافته است (فصلنامه علمی تخصصی علوم حدیث، شماره ۱۷، ص ۶۹ به بعد).

۶. الفائق فی رواة اصحاب الامام الصادق (ع)، عبدالحسین شبستری، ۲ جلد.

۷. در ضمن بحث از جوامع حدیثی کهن شیعه که برای تدریس در مرحله دکتری دانشگاه تدوین کرده و بارها تدریس کرده ام، و نشر آن منتظر شرایط زمانی ویژه آن است.

۸. دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوین، ج ۱، ص ۸۰؛ توثیق السنة فی القرن الثانی، ص ۴۶.

مطلقاً ۳. تفصیل میان مسائل و موضوعات قضاوت. بخش دوم مقاله نقد و بررسی دیدگاه‌های یاد شده است که استاد پس از نقد و تحلیل و ارزیابی دیدگاه‌ها، دیدگاه نخست را پذیرفته و نوشته‌اند:

از آنچه تاکنون گذشت روشن شد که برای شرط مرد بودن قاضی، دلیلی استوار وجود ندارد که دل را آرامش بخشد. بر این پایه، آنسان که محقق اردبیلی نیز گفته است هیچ اشکالی ندارد که زن به شرط برخورداری از شرایط لازم برای حکم و داوری به استناد گواهی زنان و نیز به شرط آن که خود گواهی را از دو زن بشنود داوری و قضاوت کند... (ص ۶۳۵)

یادآوری کنم که استاد سخن منسوب به پیامبر (ص) را که فرموده است:

«أخروهن من حیث اخرهن الله». از «کتاب الخلاف» شیخ (ره) نقل کرده و در پانویس نوشته‌اند: «نگارنده پس از بررسی و جستجوی لازم به منبع این حدیث دست نیافته است. اکنون بیفزاییم که این سخن در منابع متعددی آمده است.^۹ پس از آنچه آمد مقالات «کالبدشکافی»، «بیمه»، «مقایسه بین احکام حکومتی و احکام ثانویه»، «فریضة امر به معروف و نهی از منکر»، «اثبات واجب الوجود» آمده است. بخش دوم کتاب مقالات عربی است با پنج مقاله.

بگذاریم و بگذریم، و برای مؤلف بزرگوار از خداوند متعال توفیق مسئلت کنیم.

به هر حال، مجموعه «سروش قلم» مجموعه‌ای است پر و پیمان و خواندنی و پر مطلب. این نکته را نیز یادآوری کنم که منابع و مصادر روایات غالباً آمده است. احادیثی و روایاتی هم هست که منابع و مصادر آن‌ها یاد نشده است. ناشر محترم خوب بود این کاستی را تدارک کند. چنین است اقوال در ضمن مقاله‌ها. نکته‌نهایی این که خوب بود ترتیب تاریخی مقالات در تدوین، دقیقاً مراعات می‌شد.



احادیث محکم و استوار فراوانی دلالت می‌کند بر لزوم کتابت، و بالاخره روشن است که به هنگام تعارض، بی‌گمان براساس آنچه که عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند «حدیث مردد الوقف والرفع» از حجیت خواهد افتاد.^۹ پس احادیث «امر به کتابت» داریم و نه جز آن. باری اگر احادیث منع و نهی می‌بود، جمع شاکر «نسبتاً قوی» بود،^{۱۰} اما واقع صادق جز آن است و «راز و رمز» جلوگیری از کتابت و تدوین حدیث نیز جز آن. در ص ۳۹۲ نوشته‌اند:

«اهل بحث و تحقیق متفق‌اند که حوزه جعل و وضع حدیث و اختراع روایت و افترا بستن به پیامبر (ص) در اواخر دوره عثمانی شکل گرفت و...»

نمی‌دانم آیا استاد با این بیان، مانند بسیاری از پژوهشگران اهل سنت، وجود حدیث موضوع و مجعول را پیش از آن انکار می‌کنند، یا نه. با این بیان می‌خواهند شکل‌گیری گسترده جعل و وضع را بیان کنند و بر آن تأکید کنند. اگر اولی باشد چنان که ظاهر کلام آن بزرگوار است، درست نیست و بی‌گمان با آنچه شیعه از علی (ع) نقل کرده‌اند، در تضاد روشن است که فرمود:

«قد کذب علی رسول الله (ص) فی عهده حتی قام خطیباً فقال «ایها الناس فقد کثر علی الکذب علی، فمن کذب علی معمداً فلیتوء مقعده فی النار...»^{۱۱}

متن حدیث یعنی «من کذب...» را بسیار از محدثان اهل سنت و شیعه نقل کرده و بر تواتر آن تصریح کرده‌اند.^{۱۲} «جملة ایها الناس فقد کثر علی الکذب...» که روشنگر حقایق بسیاری است، در منابع و مصادر شیعه فراوان است.^{۱۳}

سخن به درازا کشید، اندک، اندک دامن سخن برچینم و با نگاهی به بخش‌های دیگر کتاب مقاله را به پایان ببرم. پس از آنچه آمد، بحث بسیار ارجمند و ژرف «احتکار» است. سرشار از نکته‌های فقهی و فقه‌الحدیثی و دستیابی به فرایندی نو و راهگشا، و پس از آن، بحث درازدامن و گرانسنگ «انفال» است که چگونگی شیوه بحث و نتایج آن را استاد در مقدمه آن باز گفته است. (ص ۵۰۳ به بعد) و هر دو، ترجمه دو بحث فقهی بلند و ارجمند کتاب‌های «الخمس» و «دراسات فی ولایة الفقیه» از آیه‌الله منتظری.

آن‌گاه بحث «داوری زن» است با عنوان «شایستگی زنان برای عهده دار شدن قضاوت» که مؤلف آن را در دو بخش رقم زده است: ۱. نقل دیدگاه‌ها؛ ۲. داوری و تنقیح و آنچه نگاه درست به مسأله اقتضا می‌کند.

استاد به سه دیدگاه دست یافته‌اند: ۱. مرد بودن برای قاضی شرط است مطلقاً؛ ۲. مرد بودن برای قاضی شرط نیست،

۹. الاعتبار فی النسخ و المنسوخ من الآثار، ص ۱۶-۱۷.
 ۱۰. بنگرید به مقاله «منع تدوین، راز و رمزها»، مجله علوم حدیث، ش ۸، ص ۷.
 ۱۱. مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، چاپ شده در مجله تراثنا، ش ۱۵، ص ۲۰۲.
 ۱۲. الروایه، ص ۶۹؛ قواعد التحدیث، ص ۱۷۹.
 ۱۳. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۶۲۰ (تحقیق انصاری)؛ کافی، ج ۱، ص ۶۲؛ المسترشد، ابن جریر امامی، ص ۳۶.
 ۱۴. ر. ک: المصنف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۱۴۹؛ نصب الروایه، ج ۲، ص ۳۶؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۱۱۸؛ عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۶۱.